


نوع مقاله: پژوهشی

بررسی اندیشه کلامی «خیر و شر» در مکتب گنوسی

حسین شهبازی / دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

hossein.shahbazi64@yahoo.com

 orcid.org/0000-0001-7611-4862

aram.amozegar@gmail.com

زینب آموزگار / دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

gholamrezastu@pnu.ac.ir

سیدغلامرضا غیبی / استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران

دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۰۸

چکیده

«خیر و شر» و انتساب آن به مبدأ آفرینش و صدور این دو از اصل واحد یا اصول دوگانه، بنیادی‌ترین مباحث مکاتب عرفانی و کلامی به شمار می‌رود. مکتب گنوسی نیز که در صدر مسیحیت ظهور کرد، با تأثیر از فرهنگ و باورهای ملل گوناگون، به‌ویژه تأثیر از مشرق زمین، دیدگاه‌های خاصی درباره منشأ صدور خیر و شر و اصالت و نسبت آنها با خداوند دارد. این جستار درصدد تبیین توصیفی و تحلیلی این دیدگاه‌هاست تا به این سؤال بنیادی پاسخ دهد که مصادیق خیر و شر در اندیشه گنوسی و ارتباط آن با قلمرو الوهیت چیست؟ شاخص ویژه جامعه قمران در عهد عتیق، گرایش دو بن‌انگاری است که در مراحل ابتدایی، تقسیم یا انتساب آن توسط شمعون مخ، پدر کیش گنوسی، به قلمرو الوهیت سریان نداشت، ولی در قرن دوم میلادی، مرقیون گنوسی با طرح سؤال درباره ماهیت خیر و شر و نسبت آنها به خداوند، ثنویت شرک‌آمیز را بنیان نهاد. او و گنوسیان هم‌عقیده‌اش همچون کردو و لوکیان به تقلید از عرفان ایران باستان، اصل «ثنویت» را پذیرفتند و بعدها با ظهور مانی، این اصل در شمار آموزه‌های گنوسی جایگیر گشت و وجهه جهانی یافت. این در حالی است که در نظر مسیحیان راست‌کیش، گنوسیان با طرح دو خدای شر و خدای متعالی، یکتایی خداوند را در آیین یهود و مسیح زیرسؤال می‌بردند و این امر به‌هیچ‌وجه برای آنها قابل پذیرش نبود. ناتوانی گنوسیان در تشخیص نسبی بودن شر و شناسا بودنش در میان ماسوی‌الله و القای شخصیت «سوفیا» به‌مثابه وجه مؤنث الهی توسط شمعون، در قرن‌های بعدی باور به ثنویت و تفکیک خدای نیک و شر را توسط زعیمان گنوسی قرن دوم به دنبال داشت.

کلیدواژه‌ها: خیر، شر، گنوسی، ثنویت، مسیحیت.

پژوهشگران مذهب «گنوس» را زائیدهٔ مجادله بر سر مسئلهٔ «شر» می‌دانند. «گنوس یا گنوسیس» (Gnosis) از لحاظ تبارشناسی واژگانی، کلمه‌ای یونانی به معنای «دانش و معرفت» است. این واژه در عهد عتیق از واژگان معمول افلاطون بود که در معنای شناخت مُثُل از آن بهره می‌برد. واژه «گنوس» به لحاظ اشتغال بر مؤلفه‌های باطنی در بین ادیان سری و رمزگرا در معنای «معرفت خداوند» به کار می‌رفت؛ معرفتی که به کمک آن می‌توان به موجودی روحانی تبدیل شد و در مقابل تأثیرات منحوس تقدیر ایستادگی کرد (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۳۴).

فرقه‌های باطن‌گرای صدر مسیحیت در دو گروه مسیحی و غیرمسیحی بودند. پیش از پیدایش طومارهای نجح‌حمادی، بیشتر پژوهشگران «گنوس» را برآمده از بطن جامعه مسیحی می‌دانستند، ولی نوشته‌های بزرگان کلیسا همچون ایرنائیوس (Irenaeus) و یوستین شهید (Justin Martyr) که در این طومارها آمده است، نشان می‌دهد که برخی از این فرقه‌ها گرایش به مسیحیت نداشتند. با وجود این، محور اندیشه‌های سه شخصیت برجستهٔ گنوسی، یعنی مرقیون (Marcion)، بازیلیدس (Basilides) و والنتینوس (Valentinus) مسیحیت بود و این سه شخصیت تحت تأثیر انجیل یوحنا و رساله‌های پولس قرار داشتند و حضرت عیسی ﷺ را به نیکی می‌ستودند و در عین حال، بدعت‌های بزرگی همچون ثنویت، خلقت جهان به وسیلهٔ خدای شر یا فرشتگان، از سوی این سه تن مطرح می‌شد و این کار جهت‌گیری تدافعی مسیحیان راست‌گیش را در پی داشت (هالروید، ۱۳۹۵، ص ۱۱۲).

البته موضع‌گیری کلیسا نتوانست نهضت گنوسی را مغلوب کند و به مرور زمان عده کثیری، حتی از جامعه مسیحیت و بزرگان کلیسا به آن گرویدند. با گرایش مانی و تثبیت تفکر «ثنویت» - متأثر از آموزه‌های عرفان ایران باستان - این تفکر به یک مفهوم بنیادین در گنوسی تبدیل شد (دانیلو، ۱۳۹۳، ص ۱۱۱). آباء کلیسا با ایمان به اصل یگانگی خداوند، «ثنویت» گنوسی (قابل بودن به دوگانگی میان خدای آیین یهود و مسیح به مثابه خیر و شر) را رد می‌کردند (همان، ص ۳۳؛ ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۹۵).

از پیشگامان مکتب گنوسی، مرقیون، اولین متفکر این عرصه، با طرح مسئلهٔ «ثنویت» و با مطرح‌نظر قرار دادن سؤال بنیادی «خدای نیک و اعلا چگونه جهان شر می‌آفریند؟» خدای مسیحیت را به چالش کشید (یوناس، ۱۹۹۱، ص ۱۳۶). او با این مدعا که خدای خالق عهد عتیق خشن، مبدع شرور، شیفتهٔ جنگ و ناپایدار در قضاوت است و گناهکاران را به سبب گناهان، به کیفر اعمال می‌رساند و مقایسهٔ چنین خدایی با خدای عهد جدید که حضرت عیسی ﷺ آن را خدای رحمت و بخشش و خیر مطلق معرفی می‌کند، سخت بر این تناقض و تباین تاخت. کیردو نیز همزمان با مرقیون از دو خدا سخن می‌گفت (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۵۲).

مسئلهٔ «خیر و شر» در اندیشهٔ گنوسی به صورت پراکنده در کتب گوناگون آمده است؛ اما جستاری که بتواند چگونگی تکوین و شکل‌گیری این مبحث مهم را از عهد عتیق تا جدید و مشخصاً در قرن دوم میلادی به صورت یک سیر اصولی و منطقی بررسی کند - تا جایی که نگارندگان توانستند اطلاع پیدا کنند - مشاهده نشد و علت آن

نیز بی‌توجهی به شکل‌گیری مکتب گنوسی از اندیشه تا آیین در ارتباط کامل با نظریه «خیر و شر» تلقی می‌شود که پیش‌تر نگارندگان در مقاله «دگردیسی گنوسی از اندیشه تا آیین» (شهبازی و عابدی، ۱۴۰۰ الف) به شرح و بسط آن پرداختند. از این‌رو نگارندگان اذعان می‌دارند که قرابت و همپوشانی مقاله حاضر با مقاله فوق، صرفاً از بُعد مبانی نظری تحقیق و سیر تاریخی گنوسی، از اندیشه تا آیین است.

در مرحله بعدی، موضوع «خیر و شر» در کتب و منابع دست اول خارجی و داخلی به‌وفور آمده که در ارجاع‌دهی به سندی متقن، یاریگر نگارندگان نیز هست. برخی از این منابع عبارتند از:

کتاب **رد بدعت‌ها (Adversus haereses)** از ایرنائیوس لیونی و کتاب **فلسفه آباء کلیسا**، از هری ولفسن، از معدود آثار متقن در این زمینه است. همچنین است **انجیل‌های گنوسی**، اثر الین پیگلز (۱۳۹۵) و کتاب **کیش گنوسی (۱۳۹۸)**، اثر هانس یوناس به چاپ رسیده است. آثار گنوس‌پژوهانی همچون کورت رودلف، اتین ژیلیسون، دانلیو و دیگران نیز حائز اهمیت‌اند.

نگارندگان کوشیده‌اند تا در این نوشتار ابعاد گوناگون مسئله کلامی «خیر و شر» را در آموزه‌های عرفانی مکتب گنوسی از زمان تکوین تا تبدیل شدن به یک اندیشه بنیادی بررسی و نتایج حاصل از آن را ارائه نمایند.

۱. شکل‌گیری مکتب گنوسی

برخی محققان از قبیل هانس یوناس، اتین ژیلیسون، الین پیگلز، جیمز رابینسون و تونی لین بر این باورند که اولین بار در قرن دوم میلادی عنوان «گنوستی سیزم» توسط ایرنائیوس (۱۳۰-۲۰۲ م)، متکلم و کشیش مشهور مسیحی، به فرق و مکاتب گوناگون باطنی صدر مسیحیت اطلاق شد. مطابق این نظر، ایرنائیوس، اسقف اعظم کلیسای لیون، در قرن دوم میلادی (۱۸۰ م) کتابی پنج جلدی با عنوان **مقابله با معرفت دروغین یا رد بدعت‌ها (Adversus haereses)** نوشت و از اسرار و زوایای پنهان این فرقه‌ها که «اصالت معرفت» را در مقابل اصالت ایمان قرار داده بودند، پرده برداشت و برای اولین بار فرقه‌های باطن‌گرای مقارن زمان خویش را «گنوسی» نامید (ژیلیسون، ۱۹۵۵، ص ۲۱؛ یوناس، ۱۹۹۱، ص ۳۲؛ پیگلز، ۱۳۹۵، ص ۱۶۷؛ رابینسون، ۱۹۸۸، ص ۱۶؛ لین، ۱۳۹۶، ص ۱۶).

از نظر هری ولفسن، «گنوس» یعنی: پوشاندن لباس مسیحیت بر تن شرک. وی با رد غیرمسیحی دانستن افراد گنوسی، عقیده دارد: بهتر است وقتی از گنوسی صحبت می‌کنیم، با عنوان «گنوسی مسیحی» از آن یاد کنیم؛ زیرا «هیچ گروهی از مردم پیش از پیدایش گنوسی مسیحی به "گنوسی" موسوم و معروف نبوده‌اند» (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۳۷-۵۳۵).

با توجه به منابع به‌جامانده از دوره صدر مسیحیت، به درستی می‌توان دریافت که هیچ گروهی از مردم پیش از پیدایش گنوسی مسیحی، به «گنوسی» معروف نبوده‌اند. (شهبازی، ۱۳۹۸، ص ۳۴؛ نیز ر.ک: شهبازی و عابدی، ۱۴۰۰ الف).

در تفکر ثنوی گرای مرقیون، دو خدا وجود دارد:

اول. خدای ناشناخته و متعالی که در دوردست‌ها و خارج از اندیشه بشری به سر می‌برد و با اداره امور جهان مادی و پست کاری ندارد.

دوم. خدای خالق جهان که دنیا محصول آفرینش اوست.

پدر عیسیای مسیح علیه السلام خدای ناشناخته ای است که رسالتش نجات بخشیدن روح از چنگ جهان مادی است. در این مقام، مسیح مرقیون مسیح آسمانی است که با مسیح راست کیشان تفاوت دارد. رستگاری در باور مرقیون، تنها از راه ایمان و به واسطه افاضه فیض الهی است. در واقع کار عیسیای منجی، تعلیم و آموزش معرفت باطنی نیست، بلکه وی افاضه گر فیض و رحمت الهی به مؤمنان است تا در مقام انتخاب بین خدای متعالی و خدای خالق، اولی را برگزینند (اسماعیل پور مطلق، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳).

تأثیرپذیری اندیشه گنوسی از فرهنگ و ادیان شرقی بر پژوهشگران این عرصه پوشیده نیست. از این میان، تأثیر عرفان ایرانی بر ثنویت گنوسی نمایان تر است (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۲۸۲).

ثنویت گنوسیان با دو خدای متفاوت (یکی متعالی و دیگری خالق) در آثار یهودیان اسکندرانی از جمله فیلون تبلور یافت. او در طرح این نظریات بیشتر تحت تأثیر رسائل افلاطون، به ویژه رساله تیمائوس (Timaeus) قرار داشت (سگال، ۱۹۷۷، ص ۱۶۲). فیلون درصدد تلفیق دیانت یهود با اندیشه‌های فلسفی یونان باستان بود (پیگلز، ۱۳۹۵، ص ۷۱). بنابراین، گنوسیان ضمن تأثیرپذیری از مبانی آیین یهود در موضوع خدای خالق جهان، در مسائل الهیات، بر اندیشه یهود تأثیر گذاشتند که نتیجه آن پیدایش نحله‌های گنوسی - یهودی بود. آثار مکتوب این نحله‌ها به صورت طومارهایی به زبان عبری در منطقه قُمران فلسطین و بحرالمیت پیدا شده است (همان، ص ۲۸).

۲. سیر تطور اندیشه ثنویت (دوخدایی) در گنوسی

ژان دانیلو بر این باور است که تعالیم منطقه قُمران در عهد عتیق، از جمله آموزه‌های فرقه‌هایی همچون «اسنی‌ها»، «صدوقیان» و «فریسیان» بر اندیشه‌ها و باورهای جامعه صدر مسیحیت بسیار تأثیرگذار بوده است. او از دو رساله دینی مربوط به قرن دوم میلادی، با نام‌های رساله تعلیمی مسیح (*The Teaching of Christ*) و رساله منسوب به برنابا (*Epistle of Barnabas*) نام می‌برد که مسیحیان نخستین از آنها استفاده می‌کردند. به زعم او، در این رساله‌ها نوعی ثنویت و مناظره دو عنصر «نور» و «ظلمت» - گوینده نور فرشته عدالت، و صدای عنصر ظلمت فرشته ظلم - مطرح بود. در جامعه صدر مسیحیت، این تفکر ثنوی و تقابل دو عنصر متضاد، البته به صورت ابتدایی و به دور از شرک، در پی ریزی تعالیم گنوسی بسیار تأثیرگذار بود. هرچند این دست از اندیشه‌های ثنوی قبل از میلاد مسیح در میان فرقه‌های باطن‌گرای یهود عهد عتیق وجود داشت، اما این اندیشه‌ها آنچنان پررنگ نبود که به ثنویت در قلمرو الوهیت و شرک بینجامد و خدای دیگری غیر از خالق جهان مطرح شود.

مقارن پیدایش مسیحیت، نوعی تفکر ثنوی با تأثیرپذیری چشمگیر از جامعه قمران عهد عتیق در کتاب «قانون جامعه»، باب سوم، آیه ۱۳ و باب چهارم، آیه ۲۶ قابل مشاهده است. در این تفکر، از دو گونه روح سخن به میان می‌آید که یکی از آنها شاهزاده نور و دیگری فرشته ظلمت است. البته ساختار این اندیشه بعدها در مسیحیت دچار تغییراتی شد (دانیلو، ۱۳۹۳، ص ۵۵-۵۶).

منظور از تغییرات ساختاری، در مرتبه نخست، انتساب تعبیراتی همچون فرشته نور به عیسی مسیح ﷺ و روح القدس، و در مرتبه بعدی تحول به سمت تفکر ثنوی گنوسیان مسیحی است؛ زیرا نظریات جنجالی ثنویت توسط مرقیون، باریلیس و والتینوس مطرح شد که هر سه مسیحی بودند. با تأمل در ابعاد گوناگون اندیشه‌های عهد عتیق تا صدر مسیحیت، درمی‌یابیم که اندیشه دوگانه باوری در ذهن یهودیان عهد عتیق و منطقه قمران به‌دور از ارتداد بود و تلقی ثنوی آنها به قلمرو تقسیم بندی شئون خداوند و ذات وی تعمیم پیدا نمی‌کرد، بلکه صرفاً در حد تقسیم بندی نور و ظلمت و خیر و شر باقی می‌ماند، و حال آنکه گنوسیان پای را از این دایره فراتر نهاده، از دوگونه خدای نیک و بد سخن گفتند (همان، ص ۱۱۳).

گورت رودلف، هانس یوناس و ژان دانیلو، شمعون مغ را زعیم آیین گنوسی می‌شمارند. (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۲۹۴؛ یوناس، ۱۹۹۱، ص ۱۰۳) و گنوسیان بعد از او را به‌گونه‌ای مروج تفکرات و اندیشه‌های وی می‌دانند. ژان دانیلو بر آن است که هرچند ثنویت در اندیشه شمعون مغ وجود داشت، اما دوگانه باوری وی از نوع باور اسنی‌های یهودی و در حد باور به تقابل نور و ظلمت بود. شمعون مغ از طریق استادش دوستیس (Dovistis) با دوگانه باوری اسنی‌ها آشنا شده بود. او بعدها مسیر خود را از دوستیس جدا کرد و فرقه «هلنی» (Hellenistic) را بنیان نهاد. دانیلو احتمال می‌دهد این طریقه نویناد همان «گنوسی» باشد که در نتیجه مبالغه در ثنویت اسنیان پدید آمد و تحت تأثیر عرفان ایرانی و مبانی ثنوی آنان قرار گرفت (دانیلو، ۱۳۹۳، ص ۱۱۳).

تقابل خدا و شیطان و به تبع آن، وجود عناصر خیر و شر از دیرباز در اندیشه عهد عتیق و تفکر قرون وسطایی بسیار مؤثر بودند. خیر و شر در مکتب گنوس ارتباطی مستقیم با ثنویت دارد.

شمعون مغ، اهل شومرون (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۲۹۴) معتقد است: کثرت‌ها و دوگانگی‌ها در فرایند درونی درحقیقت به اصلی واحد و الوهی منجر می‌شود. هانس یوناس بر آن است که گرایش به توحید ویژگی متمایز مکتب گنوسی سوری و اسکندرانی با عرفان ایران باستان است. با وجود این، شمعون مغ در عین اعتقاد بر یکتایی خداوند، با مبالغه در بحث ثنوی نور و ظلمت اسنی‌ها، خود اولین شخصی بود که پایه‌های تفکر ثنوی گنوسی را بنیان نهاد.

پس از او پیروانش تحت تأثیر شاخه دیگر گنوسی که بازنمود و انعکاس رویکرد کلامی عرفان ایران باستان یعنی اندیشه «زروانی» بود، در اندیشه‌های او تغییرات ملموسی پدید آوردند. در نتیجه این تغییرات، صبغه باور به یگانگی خداوند در این مکتب تضعیف شد و رنگ ثنوی به خود گرفت (همان).

در عرفان ایران باستان، دوگانگی از بین عناصر اولیه آغاز می‌شود و تا قلمرو الوهیت ادامه دارد، ولی شمعون مغ بنا به استناد یوناس در رساله جلوه اعلا معتقد است:

اصل یگانه سکوت شکست‌ناپذیر است؛ قدرتی بی‌کران و قدیم که در وحدانیت خود واجد وجود است. او خود را می‌جنباند و با تبدیل شدن به شعور («نوس» به معنای ذهن)، جنبه‌ای متقن به خود می‌گیرد... امر نخستین در فکرش بر خودش تجلی کرد و امر دوم به این ترتیب متولد شد (رک: یوناس، ۱۳۹۸، ص ۲۳۲).

درواقع، این تفکر همان تفکر فلسفی است که برآیند آن مقولات عشر فلسفی و توجه به صادر اول را دربر دارد. در این نوع تفکر که مبین تجلی صفات الهی است و در عرفان به اصل «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» مشهور گشته، هیچ‌گونه تفکر شرک‌آلود مشاهده نمی‌شود و اصل نظر شمعون مغ نیز درباره خداوند، حفظ یگانگی اوست. باید توجه داشت که جامعه یهودی که شمعون در آن بالیده، توجه به شر را از کتاب تورات و واقعه آدم و حوا در جریان خوردن از درخت ممنوعه گرفته، بر نظرات دو بن‌انگاری شمعون تأثیر گذاشته است؛ زیرا در نظر آنان، خیر و شر زمانی در جهان هستی مطرح شد که آدم و حوا از ثمره درخت ممنوعه یا درخت معرفت نیک و بد خوردند؛ یعنی معرفت آنان همان تمییز نیک و بد بود که قبل از آن علم به بدی و شر نداشتند. این عمل آدم و حوا موجب شد تا آنان دردناکی مرگ را بچشند، در حالی که قبل از این علم به آن درد نداشتند (ابن یوحای، ۱۹۸۰، ص ۱۳۴).

باور یکی از مکاتب قبایلا در گرونا بر این است که نیروهای شر به مثابه «کلیپوت» یا پوسته‌های درخت زندگی (سفیروت) هستند. در آموزه‌های قبایلا گرونا آمده است:

درخت زندگی و درخت معرفت نیک و بد در هماهنگی کامل با یکدیگر بودند، تا آنکه آدم آنها را جدا کرد و به شر نهفته در درخت معرفت خیر و شر، موجودیت بخشید. این رویداد کهن انگاره تمامی گناهان کبیره یادشده در تورات است (دقیقیان، ۱۳۷۹، ص ۳۷۵).

«کلیپوت» پوسته‌هایی است که با درخت سفیروت درهم آمیخته و برای پالایش و تطهیر عناصر سفیروت از این پوسته‌ها و درواقع نیروی شر، لوریا، یکی از زعیمان مکتب قبایلا یهودی، نظریه «تیکون» یا بازسازی و جبران خسارت را ارائه می‌دهد. ظهور مسیحا و یا ماشیح [منجی موعود] در آموزه‌های عرفانی قبایلا در روند تکمیل و به انجام رسیدن تیکون نقش اساسی دارد (الیاده، ۱۳۹۶، ج ۳، ص ۲۴۲).

از این منظر، علت اصلی پیدایش شر جداشدن مخلوقات از منبع فیض است (اپستاین، ۱۳۹۳، ص ۲۹۶) و انگیزه آفرینش شر برای حفظ و بقای نسل بشر قلمداد می‌شود که مختص این جهان بوده و در آخرت، چنین انگیزه‌ای وجود نخواهد داشت (کهن، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱). توصیفات کتاب مقدس، به‌ویژه در داستان پیامبرانی همچون داود و سلیمان که با وجود نبوت، دست و دامن خویش را به گناه آلودند، خدانشناسی قبایلا را به مراحل متفاوتی می‌رساند؛ چنان‌که در این دین «عارف حتی از پذیرفتن اینکه احساس متعالی شر هم در خداست، روی بر نمی‌تابد» (شولم، ۱۳۸۹، ص ۶۰).

توجه به کتاب «دوم سموئیل» و ماجرای مرگ مغرضانه اوریا و به نکاح درآوردن زنش توسط حضرت داود^{علیه السلام} و نسبت گناه به پیامبر الهی که در متون تفسیری اسلامی نیز وارد شده و بسیاری از مفسران اهل سنت آن را قبول کرده‌اند، مؤید این مدعاست (تورات، دوم سموئیل: ۳۱۴).

همچنین در تورات کتاب «اول پادشاهان» و کتاب «دوم تواریخ ایام» به حضرت سلیمان^{علیه السلام} نسبت گناه داده شده است؛ از قبیل ازدواج با زنان بت پرست، خداترس نبودن سلیمان نبی^{علیه السلام} و مانند آن (همان، دوم تواریخ ایام: ۴۳۲). غرض از گریز به مطالب تورات، توضیح این نکته است که شمعون مغ در چنین فضای معتقد به دو بن‌انگاری یهود نشو و نما یافته و همچون آنان، هیچ‌وقت وحدانیت خداوند را با تصور دوخدایی بودن زیر سؤال نبرده است. در قسمت بعدی به سیر تکوین این تفکر تا نیل به ثنویت ارتدادی می‌پردازیم:

۳. سیر تکوین تفکر باور به خیر و شر

از محتوای طومارهای کشف‌شده در بحرالمت چنین برمی‌آید که اندیشه جامعه عهد عتیق در منطقه قمران بر بنیان باور به تقابل خیر و شر استوار بود (دانیلو، ۱۳۹۳، ص ۳۷). تکوین این تفکر دوقطبی در جامعه قمران مصادف با ظهور برخی فرقه‌های باطن‌گرای یهودی (مانند اسنی‌ها) از دو قرن قبل از میلاد تا صدر مسیحیت بود. آموزه‌های این فرقه‌ها تأثیر چشمگیری در تعالیم بنیانگذاران گنوسی از صدر مسیحیت تا ظهور مانی در قرن سوم میلادی داشته است، هرچند براساس شواهد تاریخی، پیدایش گنوسی‌ها خود نشانه آن بود که بسیاری از نومسیحیان از میراث فکری یهودی خشنود نبودند. آنها این عالم را «نیک» و کار خداوندی نیکخواه نمی‌دیدند و این نگرشی بود که ناخواسته آنها را به سمت نوعی ثنویت سوق می‌داد. آموزه مرقیون (۱۰۰-۱۶۵ میلادی) از این دوگانه‌باوری و سرگستگی حکایت می‌کند.

همان‌گونه که اشاره شد، مرقیون، از بزرگان مکتب گنوسی، با استناد به سخن حضرت عیسی^{علیه السلام} که گفته است: «درخت نیکو، میوه نیکو برآرد» (اسمیث، ۱۹۷۹، ص ۲۵۹؛ هالروید، ۱۳۹۵، ص ۲۷۹)، این سؤال را مطرح می‌کرد که چگونه جهانی مشحون از شر و درد را خدایی نیک آفریده است؟ او بر همین اساس، تفکر «ثنویت» و تعبیر «خیر و شر» را در آیین گنوسی به چالش کشید.

مرقیون با مقایسه خدای خالق عهد عتیق که عدالتخواه و خشن است و گناهکاران را به سبب گناهان به کیفر اعمال می‌رساند، با خدای عهد جدید که حضرت عیسی^{علیه السلام} آن را خدای رحمت و بخشش معرفی می‌کند، سخت بر این تناقض و تباین تاخت (بیگلز، ۱۹۷۹، ص ۲۸). او بر این باور بود که خدای عهد عتیق «خالق شرور و بی‌رحم» است (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۶۸).

کلسوس، اورینگن و هیپولیتوس منشأ تمایز خدای عهد عتیق و عهد جدید مرقیون را مقتبس از تعالیم یونان باستان و ناشی از کج‌فهمی و استنباط نادرست مرقیون و ثنوی‌گرایان از سخنان افلاطون و امپدکلس می‌دانند (همان، ص ۵۹۱).

والنتینوس از چهره‌های برجسته گنوسی در قرن دوم میلادی و پیروانش نیز با استناد به کتاب مقدس، تصویری خشن، منتقم، داور یا حکمران ظالم از خدای خالق عهد عتیق و تورات ارائه می‌دهند که در برخی مواضع بر مخلوقات حسد می‌ورزد. این تصویر با تعالیم حضرت عیسی علیه السلام که می‌گفت: «خدا روح است» یا «پدر حقیقت» قابل قیاس نیست (همان، ص ۶۷). این در حالی است که گنوسیان بر این باورند که حضرت عیسی علیه السلام راز خدای دیگری را که در کتاب مقدس، سخنی از آن به میان نیامده، فاش کرده است؛ یعنی همان خدایی که گنوسیان آن را خدای متعالی یا «قادر مطلق» می‌نامند (یوناس، ۱۹۹۱، ص ۱۳۶-۱۳۷).

ایرنائوس قاطعانه از احدیت خداوند دفاع می‌کند و بر دوگانه‌باوری گنوسیان و اعتقاد آنها بر اینکه خدای صانع جهان تنها مسئولیت نظم‌دهی به جهان را برعهده دارد و خود آفریده خدای متعالی است، می‌تازد (ایرنائوس، *رد بدعت‌ها*، ج ۴، بخش ۳۳، بند ۳). در باور او، جهان آفریده از عدم، علتی جز رحمت پروردگار ندارد و عقیده گنوسیان که جهان مخلوق را نتیجه ارتداد، پیمان شکنی و یا غفلت خدای شر، همان خدای مستبد یهودی (یهوه)، می‌داند، فاقد هرگونه مبنای دینی و الهی است. در نظر وی، ایمان برای راهنمایی مسیحیان و رساندن آنها به رستگاری کافی است (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۲۸).

هجویری از متصوفه نیز در *کشف المحجوب* قضا و قدر را علم اثباتی خداوند می‌داند که خالق افعال بندگان است. بر این اساس خداوند هستی را از عدم، و نیستی را به فعل خویش آفریده است. اگر در این مقام هستی را معادل «خیر»، و نیستی را معادل «شر» بگیریم، در آن صورت می‌توان میان دیدگاه گنوسیان در خصوص خیر و شر و نظر امثال هجویری سنخیتی نسبی یافت و نظر گنوسیان را شکل بسط‌یافته و ثنوی‌شده آن تلقی کرد؛ از آن جهت که گنوسیان معتقدند: خدای متعال خدای خالق را (از نیستی) آفرید و سپس خدای خالق عالم ماده (شر) را پدید آورد. در اندیشه گنوسی - به‌ویژه شاخه شرقی آن - نیز به خاطر تفکیک خالق خیر و شر، وجه اشتراک و تمایزی با این دیدگاه هست؛ زیرا گنوسیان برآنند که *دمیورگوس* (Demiourgos) یا *دمیورژ* (به تعبیر افلاطونی آن) و یا شیطان (به تعبیر مسیحی آن) عالم ماده را آفریده تا روح را در تخته‌بند جسمانی اسیر کند و خدای روشنایی بالاتر از آن است که این عالم سراسر شر و بدی را بیافریند. سنخیت کم‌رنگ این باور با عقیده صوفیه آن است که مانند صوفیه، گنوس هم شر را به فعل خدا (شیطان) نسبت می‌دهد، هرچند تلقی صوفیه از فعل خدا با تلقی گنوسی متفاوت است (هجویری، ۱۳۹۲، ص ۲۲).

پیگلز با استناد به متون کشف‌شده در نجع حمادی، چند متن گنوسی را در توصیف خدای خالق عهد عتیق که خدای شر نیز هست، به‌عنوان دلیل و شاهد ثنویت گنوسیان آورده است. در متنی با نام *در باب منشأ جهان* از لاف‌گویی و تکبر خدای خالق سخن به میان آمده است. در متنی به نام *اپوکریفای یوحنا* از خلقت جهان و مخلوقات و تکبر خدای خالق با دیدن مخلوقات و فرشتگان گرداگرد خویش مطلبی آمده است:

در دیوانگی خویش... گفت: منم خدا، و خدایی جز من نیست» (سفر پیدایش، ۳: ۲۲)؛ زیرا او... از مکانی که از آن آمده بود، غافل بود... و چون مخلوقات را گرداگرد خویش دید و خیل فرشتگان را پیرامون خود که از او پدید آمده بودند، به ایشان گفت: «خدایی غیورم، و خدایی جز من نیست». لیکن با این سخن به فرشتگان نشان داد که خدای دیگری هم هست؛ زیرا اگر خدای دیگری نیست، پس او به که غیرت می‌ورزد؟ (پیگلز، ۱۳۹۵، ص ۶۲).

خدایی که مرقیون آن را توصیف می‌کند با آن خدای ستمکار و شر که خالق جهان، رنج، درد، بیماری است، بسیار فرق دارد. خدای نیک که گنوسیان آن را ذات خدایی یا خدای متعال می‌نامند، در اصل واقعی است غیرقابل فهم که عقل ناقص انسان به کُنه حقیقت آن راه ندارد؛ چنان که *والنتینوس* می‌گوید:

کامل است و ازلی، مکانش لامکان است و با چشم دیده نمی‌شود، خدایی که مبدأ و مقصد ندارد... ازلی و ابدی است، زاده نشده است... تمهاسست و در آن‌ها تجلی می‌یابد که بدان «افاضه فیض» گویند (آرمرستراگ، ۱۹۹۳، ص ۹۵).
نوعی پدر که غیرقابل نامگذاری است... نوعی آنون پیر ناشدنی در روحی پاک و منزّه که گنوسیان او را «باربلوس» می‌نامند (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۵۳).

اصل صدور از منبع واحد که *بازیلیس* آن را مطرح می‌کند، از مهم‌ترین آموزه‌های آیین گنوسی است که در آن انسان و فرشتگان از خداوند - که پدر است - صادر می‌شوند و در جهت آن، شش نیروی معنوی به نام‌های «عقل یا مسیح»، «کلمه»، «تدبیر»، «حکمت» و «قدرت» که اساس و مبنای خلقت جهان هستند نیز از پدر صادر می‌گردند.

در زیرمجموعه این شش نیروی معنوی، چندین آنون به صورت جفت جفت صادر می‌شوند که از افاضه این آیون‌ها، هفت آسمان خلق می‌شود. آسمان‌ها نماد فاصله خدای اعلا (ذات خدایی) و خدای خالق (همان یهوه، خدای خالق یهودیان) هستند. یهوه با بیدادگری موجب شد که روح در جهان ماده، غریب و دور از وطن حقیقی (یعنی آستان خدای اعلا) باشد؛ آستانی که مکان در آن مفهومی ندارد.

گنوسیان به دوگانگی روح و جسم اعتقاد دارند؛ به این معنا که روح منشأ الهی داشته و خیر است و جسم منشأ مادی دارد و شر محسوب می‌شود. خدای اعلا عقل خود را در حضرت عیسی ﷺ ظاهر می‌کند و حضرت عیسی ﷺ مأموریت می‌یابد تا آدمیان را از اسارت جسم و خدای مستبد یهودی و خالق جهان (یهوه) آزاد کند. اما او نمی‌تواند این مأموریت را به اتمام برساند و قبل از مصلوب شدن، نقش خود را به *شمعون* می‌دهد و خود به سوی خدای اعلا بازمی‌گردد. *شمعون* مع که از شخصیت‌های کلیدی و برجسته گنوسی است، ادعای الوهیت می‌کند و خود را صاحب قدرتی می‌داند که پس از صعود مسیح به آسمان‌ها به وی داده شده است. *یوستین* این قدرت را از جانب شیطان می‌داند (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

با استنباط از متون گنوسی مشخص می‌شود که آیون‌ها از یک منظر، حجاب و از منظر دیگر، میانجی انسان و ذات یگانه هستند. *شمعون* مع و *کریتوس* بر این باورند که جهان توسط آیون‌ها که همان فرشتگان هستند، خلق شده و خدای عهد عتیق نیز یکی از این فرشتگان است. بنا به سند موجود نزد *پیفانیوس*، از

منتقدان گنوسی، در نقل از آپلس گنوسی، خدای خیر و متعال خدای دیگری خلق کرد و آسمان و زمین و همه موجودات عرصه هستی را این خدای مخلوق آفرید. آپلس به طور آشکار نمی گوید که خالق جهان موجودی مخلوق است، اما با فرشته خواندن خدای عهد عتیق، عملاً آفریننده جهان را موجودی حادث می شمارد (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۶۷-۵۶۵).

در جریان رستگاری گنوسی، تنها روح انسان که مستقیماً از خدای متعال افاضه شده و در جسم فانی که تخته بند او و مخلوق خدای خالق (یهوه) زندانی شده است، نجات پیدا می کند (ر.ک: شهازی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۸).

گنوسیان اسیر شدن روح انسان در دنیای ماده و جسم را در اثر بیدادگری خدای خالق می دانند. برخی پیروان گنوسی از نوعی هبوط دیرینه سخن به میان می آورند؛ به این معنا که سوفیا (حکمت)، آخرین فیضان، چون آرزوی کسب دانش از ذات خدای اعلا داشت و نیل به چنین دانشی ممنوع بود. در نتیجه از فیض بی بهره می شود و از ملاً اعلا (پلروما=Pleroma) سقوط می کند و جهان ماده را می آفریند. سوفیا در حسرت بازگشت به منشأ خدایی، جهان را درمی نوردد.

برخی دیگر از گنوسیان عقیده دارند: آفرینش جهان مادی کار خدا نیست، کار یکی از ائون هاست که در یهود از آن به یهوه و در گنوسی به دمئیورگوس (Demiourgos) یا دمیورژ یا همان خالق جهان تعبیر می شود. دمئیورگوس به معنای «صانع یا صنعتگر» (artisan or craftsman) از میراث اندیشه یونان باستان و از مفاهیم کاربردی افلاطون در رساله تیمائوس به معنای خدای صانعی است که آفریننده جهان است (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۸۳۹).

در نگرش برخی گنوسی ها از مفهوم «دمئیورگوس»، شرارت و بدی استنباط می شود و با خدانشناسی مسیحی کاملاً مخالف است؛ زیرا در اندیشه مسیحی، خداوند متعال، خدای خیر و نیکی مطلق است که جز نیکی، چیز دیگر از وی صادر نمی شود. نزدیک ترین معادل مسیحی به دمئیورگوس، «شیطان» است که دشمن انسان تلقی می شود. (بارنستون و مارفن، ۲۰۰۳، ص ۱۴).

همچنین مرقیونیان و مانویان برانند که جهان ایجاد شده (ماده) بد بوده و با عالم روح مخالف است و تنها مصداق خوبی روح انسان است. آنها خالق جهان ماده را خدای شر می دانند و عیسای مسیح را به عنوان یک خدای کاملاً معنوی در نظر می گیرند. دمئیورگوس بر خدای نیک و اعلا رشک می برد و می خواهد کانون پلروما شود. پس هبوط می کند و با گردنکشی، در طرفه العینی جهان را می آفریند. در مقابل این خدای شر، لوگوس که یکی دیگر از ائون هاست و نماینده خدای ازلی و خیر، برای کمک به زمین فرود می آید و - همان گونه که گفته شد - در جسم عیسی مسیح حلول می کند تا به آدمی راه بازگشت به اصل علوی خویش را بیاموزد. مرقیون بر این باور بود که مصلوب شدن و مرگ حضرت عیسی ﷺ بر روی صلیب یک توهم است؛ زیرا حضرت عیسی ﷺ بدن فیزیکی نداشت (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۳۱۰-۳۱۲).

در آیین مانوی، «نوس» نقش لوگوس گنوسی را ایفا می‌کند. «نوس» نوری است که از عالم علوی هبوط می‌کند تا روح را به سوی «زمین نورانی» که موطن اصلی آن است، رهنمون سازد (کربن، ۱۳۹۲، ص ۶۰).
دمیئورگوس به کمک آرخون‌ها، انسان‌ها را در موجودیت مادی خود زندانی کرد و مسیر صعود ارواح فردی را که پس از مرگ در تلاش برای عروج به عالم ارواح بودند، بست. تنها کسانی که دارای یک بارقه الهی یا نیروی خلاق روحی (نیوما = pneuma) بودند، توانایی نسبی فرار از موجودیت مادی و فیزیکی خود را داشتند (یوناس، ۱۹۹۱، ص ۱۲۴). حتی این ارواح نیز صرفاً با داشتن این اخگر الهی، قادر به عروج نبودند؛ زیرا آنها نیاز داشتند تا روشنفکری گنوسی را قبل از اینکه بتوانند از شرایط روحانی خود آگاه شوند، دریافت کنند (ر.ک: شهبازی و عابدی، ۱۴۰۰ ب).

اطلاق خالق یا صانع دنیا به سه وجه در مکتب گنوسی مطرح می‌شود که ماهیت هر سه آنها یکی است و علت تعدد تعبیر از خدای خالق در مکتب گنوسی، بنیانگذاران گنوسی، از جمله مرقیون، بازیلیدس و والتیوس است که هر یک تعبیری از صانع جهان دارند. در دیدگاه قاطبه گنوسیان که تفکر ثنویت شرک‌آمیز دارند، یهوه، خدای یهود، با سوفیا و دمیئورگوس، هر سه تعابیری متفاوت از همان خدای صانع است که جهان ماده را خلق کرده و با خدای متعال و برین متفاوت است.

طبق نظر گنوسیان، خداوند دو نوع انسان خوب و بد را که متمایز از یکدیگرند، خلق کرده است. جبری‌گری گنوسیان در اعتقاد به عدم تغییر سرشت انسان‌ها، تداعی‌گر جبری‌گری برخی صوفیان مشرب اشاعره است. البته گنوسیان خلقت انسان و سرشت متمایزش را هم به خدای صانع نسبت می‌دهند. در نظر ایرنائیوس، تناقض‌گویی گنوسیان در انتساب خلقت جهان به خدای صانع که مسئولیت شر در جهان نیز به این سازندهٔ دون‌پایه مربوط می‌شود، ظاهر می‌گردد. ایرنائیوس بعد از رد همهٔ این بدعت‌ها، عنوان می‌کند که برای معاف شدن خداوند از وجود شر، ناگزیر مسئولیت ارادهٔ انسان باید پذیرفته شود؛ مسئولیتی که با آزادی همراه است (ژیلسون، ۱۹۵۵، ص ۲۳).

یک چهرهٔ پیچیده در آیین گنوسی وجود دارد که به صورت گوناگون به‌مثابه ویژگی‌های الهی مطرح و گاه با خدا مترادف شناخته می‌شود و در برخی متون عبری، از او با عنوان «ایزد بانوی حکمت» سخن به میان می‌آید. نوشته‌های اولیه مسیحیت، «سوفیا» را یک مفهوم استعاری از مسیح می‌داند. این مندرجات که بیشتر در بین کاتولیک‌های رومی و ارتدوکس شرقی به کار رفته، به‌مثابه مرجع کارکردهای نمادین «سوفیا» شناخته می‌شوند (رودلف، ۱۹۸۷، ص ۷۶ و ۵۴). به نظر مولنکوت، «سوفیا» پیوند و پلی ارتباطی بین عرفان یهودی و عرفان مسیحی است؛ همان جنبه مؤنث الهی که در متون یهودی، «شخینا» نام می‌گیرد (مولنکوت، ۱۹۸۴، ص ۱۰۴).

باور به دو مبدأ خیر و شر قبل از گنوسیان در عرفان ایران باستان و رویکرد کلامی دین زرتشت یعنی «زروان» از دیرباز وجود داشت (یوناس، ۱۹۹۱، ص ۲۱۰). تقابل خدا و اهریمن به‌عنوان نمادهای خیر و روشنایی و شر و

تاریکی در سه اصل مهم آیین زرتشت آمده است، به گونه‌ای که این دو مبدأ (خیر و شر) دو گوهر همزاد معرفی شده‌اند که نیک‌اندیشان گوهر راستین و خیر را برمی‌گزینند و بداندیشان گوهر دروغین و شر را. از گوهر خیر، کاخ پرشکوه هستی برافراشته می‌شود و پیروان راستی و خیر در بارگاه مینوی از لطف و رحمت/هورامزدا برخوردار می‌شوند، و از گوهر شر، جهان تاریک و نیستی بنیان می‌گیرد و پیروان شر در دوزخ سیاه و تیرگی اهریمنی سقوط می‌کنند (بنونیست، ۱۳۹۳، ص ۴۹).

گنوسیان نیز عقیده دارند مرزهای این جهان از تاریکی پر شده و قلمرو شیطان است. علاوه بر این، خود شیطان عالم ماده را آفریده تا روح را در تخته‌بند جسمانی اسیر کند. آنها شیطان را با یهوه، خدای خالق و یکتای یهودیت که در تورات و عهد عتیق آمده است، یکسان دانسته و عقیده دارند خدای متعالی را که خدای خیر و خوبی و روشنایی است، در جایی بسیار دور از جهان باید جست‌وجو کرد (یوناس، ۱۹۹۱، ص ۱۲۴و۵۲).

اندیشه «ثنویت» صرف‌نظر از جنبه نمادگرایانه مخصوص گنوسی، یک نگرش عرفانی واحد تلقی می‌شود. تصویری که آیین مانوی از ماهیت «سلطنت و قلمرو نور» به دست می‌دهد، حاکی از جهانی آرام، بدون شورش و هرج و مرج و عدالت‌محور است که در آن مرگ و نابودی و شر وجود ندارد و «جاودانگی» از مهم‌ترین خصوصیات آن (جهان نور) است. در مقابل، «جهان تاریکی» قرار دارد که سرشار از شر و رنج، دروغ و فریب، آسفتگی و نابسامانی است و به اقتضای آن همگان باید درد مرگ را بچشند.

عالم ماده که ترکیبی از نور و ظلمت است، در اصل جهان تاریکی است؛ زیرا این جهان زاییده و مخلوق خدای شر است. در حقیقت، نور این جهان نیز در تاریکی است؛ زیرا جهان ماده نمی‌تواند نماینده سلطنت نور علوی باشد. تعبیری که هانس یوناس برای تبیین بهتر سازگاری نور با ظلمت در این جهان ارائه می‌کند چنین است:

جهان موجود مخلوطی از نور و تاریکی است که ماده و جوهر اصلی آن تاریکی و پوسته و ترکیب بیرونی‌اش نور است. از آنجا که امور باطنی و درونی دارای اهمیت ویژه است، در نتیجه، ظلمت این جهان بر روشنایی‌اش برتری دارد (همان، ص ۵۷).

در باور گنوسیان، انسان موجودی است که از ترکیب عناصر جهان نور (روح) و جهان تاریکی (جسم) - هر دو - به وجود آمده است، به گونه‌ای که خالق روح انسان، خدای متعال و برین است و خالق جسم فانی‌اش دمیورگوس (Demiourgos)، نماد خدای شر و بدی (در گنوس) و انسان تنها از طریق معرفت گنوسی می‌تواند از زندانی اسارت تن‌رهای یابد و به وطن اصلی خویش در فضای لامکان صعود کند.

۴. نقد و نظر

ثنویت کفرآمیز که باور به دوخدایی را در جامعه مسیحیت توسط بزرگان گنوسی، همچون مرقیون و والتینوس و بازیلیدس در قرن دوم القا کرد، در واقع نوعی بازگشت به ارتداد غیرقابل پذیرش بود؛ زیرا بعد از آمدن ادیان توحیدی

یهود و مسیحیت، چنین اندیشه‌ای از مسیحیان و یهودیان مغاری که پیرو اندیشه گنوسی بودند، در محل اشکال بنیادی قرار داشت. جامعه مسیحیت قرن دوم میلادی که در آن مسیحیان ارتدوکس (راست کیش) هیچ موجودی را به قلمرو وحدانیت و ذات الهی وارد نمی‌کردند، اینچنین با تلاطم آراء گنوسیان مواجه بود. آباء کلیسا و به صورت مشخص *ایرنائئوس* با وجود تلاش‌های سازنده در مقابل این تفکرات دو بن‌انگاری ارتدادی نتوانستند کل جامعه مسیحیت را از چنگال ارتداد «ثنویت» نجات دهند، هرچند موفقیت‌های نسبی نیز کسب کردند. اما قرن سوم، *مانی* تحت پرچم اندیشه گنوسی، مهم‌ترین عنصر ارتدادی، یعنی اندیشه «ثنویت» را جهانی ساخت.

مانی که در بین فرقه «الخصائیه» از فرقه مغتسله گنوسی نشو و نما یافت و بعدها به سبب باور به تطهیر روح در مقابل تطهیر جسم آن فرقه را رها کرد و آیین مانوی را بنیان نهاد، مشخصاً تحت پرچم اندیشه گنوسی و باور به «ثنویت» به نشر تعالیم گنوسیان همت گمارد.

اما در توجه به پیدایش تفکر دوقطبی و انتساب آن به *شمعون* مغ، پدر کیش گنوسی، چندین موضوع در محل نقد اساسی است. پیش‌تر گفته شد که *شمعون*، خود در جامعه استی‌های یهودی نشو و نما یافت و با کتاب تورات آشنایی کافی داشت. نظرات مبهم او در مسئله «خیر و شر» با وجود اذعان منابع دست اول، به قلمرو الوهیت سریان نداشت، اما برای رد ثنویت گنوسیان، به تحلیل برخی فلاسفه یهود اشاره می‌کنیم:

موسی بن میمون، مشهور به «هارامبام» در *دلالة الحائرین* بر این باور است که کلماتی همچون «تاریکی» و «شر» به تنهایی وجود ندارند، بلکه هر دوی آنها به غیبت و نبود خیر اطلاق می‌شوند (ابن میمون، بی‌تا، ص ۴۹۳). *هارامبام* از فلاسفه یهود بود که با الهام از آموزه‌های تصوف، آراء کلامی وی تشابهات زیادی با آراء متصوفه دارد و بنا به تصریحش در کتاب *دلالة الحائرین* این آراء کلامی را از متکلمان اسلامی گرفته (همان، ص ۱۸۰) و دیدگاهش درباره خیر و شر منطبق با آراء متصوفه است. خداوند از نظر *هارامبام*، خیر کثیر است و از وی شری صادر نمی‌شود، بلکه شر در اصل، جنبه عدمی دارد و غیبت یا نبود خیر است. وی می‌گوید:

يعلم يقينا أنّ الله - عزّ وّ جَلّ - لا يطبقُ عليه انه يفعلُ شرّاً بالذاتِ بوجه، اعني انه تعالى يقصد قصداً اولياً ان يفعل الشر. هذا لا يصحُّ، بل أفعاله تعالى كلها خير محض، لانه لا يفعل إلا وجوداً و كلُّ وجودٍ خيرٌ و الشرور كلها أعدام... (همان، ص ۴۹۴).

مثال‌های *هارامبام* برای تبیین نبود خیر و اطلاق شر، بسیار است؛ مثلاً، درباره انسان، مرگ را شر و نبود زندگانی می‌داند. بدین موال، بیماری، فقر و جهل همگی مصادیق شر و نبود سلامتی، ثروت و آگاهی است (همان).

مسیحیان راست‌کیشی که با آموزه‌های گنوسی سر ستیز داشتند، در اعتقادنامه‌های خویش، با دیدگاه *موسی بن میمون* یهودی و متصوفه هم‌عقیده‌اند و خداوند را خیر محض می‌دانند. آنان با تأکید بر یکتایی ذات باری تعالی، خداوند را در عین خیر محض بودن، آفریننده جهانی پر از رنج و درد می‌دانند. این تفکر در مقابل ادعای گنوسیان

مبنی بر خلق جهان شر توسط خدایی غیر از خدای متعالی و به نوعی تقابل با اندیشهٔ ثنوی گنوسی ارائه شده بود (پیگلز، ۱۳۹۵، ص ۳۰).

در متون مقدس یهود، شیطان روح شریر اصلی شناخته می‌شود. او روح پلیدی است که به گسترش شر در عالم کمک می‌کند. با این‌همه شیطان خارج از سلطه و نظارت خداوند به حساب نمی‌آید.

در قرن چهارم میلادی، مکتب «مسالیانیزم» (Messalianism) با تأسی به این باور یهود، معتقد بود که به سبب گناه حضرت آدم، تمام انسان‌ها در باطن خود ابلیسی دارند که تنها می‌توان با ترک میل و خواهش‌های دنیوی از شر آن رها شد (فایننگ، ۱۳۸۴، ص ۹۵).

خداوند آدمی را با انگیزهٔ بدی و شرارت آفریده که به خاطر آن، انسان مستعد گناه و معصیت است. عدالت الهی ایجاب می‌کند که دارویی برای خنثاسازی اثرات مخرب آن وجود داشته باشد و آن پادزهر «توبه» است. براساس آموزه‌های کتاب مقدس، انسان بدون توبه نمی‌توانست دوام یابد و در دریای فساد و بدکاری غرق می‌شد و از صفحهٔ گیتی معدوم می‌گردید. در متون قدیم یهود در این باب چنین می‌خوانیم:

عظیم است توبه که اثر آن تا اورنگ جلال الهی می‌رسد. عظیم است توبه که نجات ماشیح [منجی موعود] را نزدیک‌تر می‌سازد (تورات، یومه، ۸۶ الف - ب).

نیز از این قبیل است: «هیچ چیز بالاتر از توبه نیست» (تورات، دواویم ربا، ۲: ۱۵ و ۲۴). از فحواي فقرات گوناگون کتاب مقدس چنین برمی‌آید که خداوند راضی به مرگ و نابودی شخص شریر و بدکار نیست، بلکه مایل است که او از اعمال بد خود دست بکشد و راه شرارت را ترک گوید و زنده بماند. خداوند از انسان می‌خواهد که در تحقق هدف او که استقرار نهایی خیر بر روی زمین است، با او شریک باشد. بدین منظور وظیفهٔ اساسی آدمی تقلید از اوست (کههن، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱).

اگرچه خداوند داور اعمال انسان است، اما چون بخشنده است، انسان را به خاطر گناهانش به سرعت مجازات نمی‌کند، بلکه منتظر می‌ماند تا در صورتی که انسان به راه راست بازگردد و توبه کند خطاهای او را ببخشد.

پس توبه کنید و از همهٔ تقصیرهای خود بازگردید تا گناه موجب هلاکت شما نشود... ای خاندان اسرائیل، چرا بمیرید؟ خداوند می‌گوید: من از مرگ آن کس که می‌میرد مسرور نمی‌شوم. پس بازگردید و زنده بمانید (تورات، حزقیال نبی، ۱۸: ۷۵۶).

تورات در ادامه تأکید می‌کند که انسان بعد از مرگ، در جهان دیگر به سزای اعمال خویش می‌رسد. در تصوف اسلامی مسئله «خیر و شر» منبعث از آموزه‌های فرق کلام اسلامی است. بیشتر صوفیان پیرو کلام شعری بودند و به جبر مطلق اعتقاد داشتند. آنها به تبع نگاه توحیدی، همه چیز، اعم از هستی و نیستی را بسته به اراده الهی می‌شمارند. «بود را و نبود را حوالت و وجود مشیت او و عدم مشیت او بود» (همدانی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۰۵) و از این رهگذر، هم خیر و هم شر را از خدا می‌دانند:

خدا خالق همه چیز است، هم خالق خیر و هم خالق شر. در ارواح بشری هم نیکی آفریده و هم بدی... خدا هر چه اراده کند انجام می‌دهد، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند و هر که را اراد کند گمراه می‌سازد (عبدالحکیم، ۱۳۵۴، ص ۷۰). بر این اساس، در باور صوفیه خداوند فاعل حقیقی همه افعال است:

به ما افعال را نسبت مجازی است نَسب خود در طریقت لَهو و بازی است
 نبودی تو که فعلت آفریدند تو را از بهر کاری برگزیدند

(شبیستی، ۱۳۸۵، ابیات ۹۵۷-۹۵۶)

به عبارت دقیق‌تر، خیر را منتسب به ذات باری تعالی و شر را منتسب به فعل او می‌دانند (کلابادی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۸). برخی از صاحب‌نظران صوفیه در پاسخ به این سؤال که اگر فاعل حقیقی خداوند است پس چرا انسان باید به خاطر اعمالش مواخذه شود؟ با استناد به آیه «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَت» (بقره: ۲۸۶)، نظریه «کسب» را مطرح می‌کنند. این نظریه بر آن است تا در طول اراده خداوند، برای انسان نوعی اراده یا عاملیت قائل شود (غزالی، ۲۰۰۹، ج ۴، ص ۹۵)؛ یعنی اختیار در عین جبر؛ چنان که غزالی می‌گوید: «لو انكشف الغطاء لَعَرَفْتَ أَنَّهُ فِى عَيْنِ الْأَخْتِيَارِ مَجْبُورٌ» (همان، ص ۳۶۹).

از این منظر، در عالم، خیر کثیر بوده است و بر وجود دلالت دارد و میزان شر اندک بوده و بر نیستی اطلاق می‌شود و روا نیست خیر کثیر به خاطر شر اندک، تکوین نیابد. رحمت خداوند جمیع چیزها را در صورت‌های اعیان ثابت به وجود آورد، قبل از آنکه قوه تمییز بین خیر و شر، طاعت یا معصیت وجود داشته باشد و این قوه تمییز انسان بود که برخی امور را نسبت به خود یا برخی امور را نسبت به دیگر شر یافت.

پس در نظر ایشان، شر امری نسبی است که در مقایسه با سایر موجودات، شناسا می‌شود. در نظر ابن‌عربی، همه افعال خیر ذاتی هستند و شر یک امر عَرَضِي است (ابن‌ترکه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۰۸). در عین حال وجود شر برای تحقق ارزش‌ها ضروری است (عبدالحکیم، ۱۳۵۴، ص ۹۹).

حال با این توضیحات، گنوسیان در انتساب شر به خدای خالق یهودیان و صحبت از خدای دیگر موسوم به قادر متعال که دور از اذهان و اوهام است، توانسته‌اند مرزهای بین عناصر شر و چرخه آن را در نظام احسن الهی به خدایی ارتباط دهند که طبق گفته عیسی مسیح ﷺ مشحون از خیر است و شر را به ساحت او راهی نیست. نقطه انحرافی در این فرایند، توجه نکردن به ماهیت نسبی شر و شناسا شدنش میان ماسوی‌الله است. بسیاری از فلاسفه و قبایل یهود توانستند این تناقض را با وجود نزدیک شدن به مرزهای ارتداد حفظ نمایند و در هر عصری تلاش بر آن داشتند تا غبار ثنویت و دو خدا بودن را از چهره تک‌خداپاوری بپودند.

شمعون مغ با در دست داشتن تورات و توصیف واضح نیکی و بدی، هیچ‌وقت یکتایی خداوند را زیرسؤال نبرد، ولی با القای شائبه «سوفیا» به جامعه مسیحی و وجه الهی بودنش، تفکری را به جامعه مسیحیت تحمیل نمود که بعدها در قرن دوم زمینه‌ساز اندیشه‌های کفرآمیز «ثنویت» و باور به دوخدایی شد.

نتیجه گیری

شمعون، پدر کیش گنوسی، عقاید خود را درباره «ثنویت» از اِسْنی‌های یهودی فراگرفت، ولی خود واضع و میدع تفکرات جدیدی شد که پایه‌ها و بسترهای ثنویت ارتدادی را در تاریخ گنوسی فراهم آورد. هرچند شمعون هیچ‌وقت مباحث ثنوی را به قلمرو خداوند تعمیم نداد، بلکه منظور وی - در واقع - همان تبیین مواضع وحدت در عین کثرت و بالعکس بود.

تفکر ثنوی‌گرای شمعون در قرن دوم میلادی توسط افرادی همچون *والنتینوس* و *مرقیون* گنوسی به قلمرو الوهیت نیز کشیده شد و منجر به قائل شدن به دوخدا، خدای متعالی و خدای خالق (خیر و شر)، گردید. *مرقیون* در انتساب شر به خداوند دچار شک و تردید شد. این تردید، او و گنوسیانی هم‌عقیده‌اش همچون *کیردو* و *لوکیان* را به قبول اصل «ثنویت»، به تقلید از عرفان ایران باستان سوق داد. این در حالی است که در نظر مسیحیان راست‌کیش، گنوسیانی با این طرح دو خدای شر و خدای متعالی، یکتایی خداوند را در آیین یهود و مسیح زیر سؤال می‌بردند و این امر به‌هیچ‌وجه برای آنها قابل پذیرش نبود.

در باور گنوسی‌ها، *یهوه*، خدای یکتای یهود، بسیار شریب و مستبد است و هموست که خالق جهان ماده است و با خدای متعالی و برین گنوسی تفاوت دارد. *یهوه* با نمادهایی همچون *سوفیا* (ایزدبانوی حکمت گنوسی) و *دمیئورگوس* یکی است که خالق جسم انسان و مسئول تخته‌بند کردن روح در این عالم ماده است. روح که مخلوق خدای متعالی است، با زندانی شدن جسم و عالم ماده، از اصل علوی خویش دور می‌ماند. در نتیجه خدای برین *لوگوس* را برای راهنمایی روح می‌فرستد تا او را از جهان تاریکی و شرارت به جهان نور و خیر رهنمون سازد. در همه حال، شر گنوسی ماهیتی مجزاً از خدای برین دارد، برخلاف آیین قبایل یهودی که می‌کوشد شر را در خدا بگنجانند.

با وجود اینکه رسالت این پژوهش بررسی تطبیقی نبود، ولی به سبب گستردگی مباحث کلامی خیر و شر، نگارندگان گریزی به اندیشه‌های قبایل یهودی و متصوفه نیز زدند که بر ایند این تحلیل بدین گونه است: تصوف بر اعتقاد راسخ به اندیشه توحید بنا شده و قبالاتا با وجود اعتقاد به خدای یگانه، با طرح نظریاتی از سنخ نظریات گنوسی، پایش در وادی توحید لغزیده است. البته قبالیان در دوره‌های گوناگون درصد زدون غبار این لغزش برآمده‌اند. اندیشه گنوسی نیز که برآمده از عقاید ملل و ادیان (نوافلاطونی، یهود، ایران باستان، مسیحیت، آیین‌های بین‌النهرین، مصر و غیر آن) است، از اندیشه توحیدی فاصله گرفته و به «ثنویت» تمایل بیشتری دارد.

منابع

قرآن کریم.

تورات (اسفار خمه)، ۱۳۶۲، انجمن کتاب مقدس ایران.

آرمنسترانگ، کزن، ۱۹۹۳م، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون (دین یهود، مسیحیت و اسلام)*، نیویورک، کتاب‌های بالانتین، انتشارات رندوم هاوس.

ابن ترکه، علی بن محمد، ۱۳۷۸، *شرح فصوص الحکم/ابن عربی*، به کوشش محسن بیدارفر، قم، بیدار.

ابن میمون قرطبی، موسی، بی تا، *دلالة الحائرين*، تحقیق و ترجمه حسین اتای، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة.

ابن یوحای، شمعون، ۱۹۸۰م، *سفر زوهر؛ کتاب روئسائی*، ترجمه نورو د منهرریال، سانتیاگو، ویزارد.

اپستاین، ایزیدور، ۱۳۹۳، *یهودیت؛ بررسی تاریخی*، ترجمه بهزاد سالکی، چ سوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

اسماعیل پور مطلق، ابوالقاسم، ۱۳۹۶، *اسطوره آفرینش در کیش مانی*، ویراست سوم، تهران، چشمه.

الیاده، میرچا، ۱۳۹۶، *تاریخ اندیشه‌های دینی*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، نیلوفر.

اسمیت، ویلفرد کانتول، ۱۹۷۹، *ایمان و باور*، پرینستون، دانشگاه پرینستون.

افلاطون، ۱۳۸۰، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی.

ایرنائوس، لیونی، *مقابله با بدعت‌ها (در مقابله با معرفت دروغین)*، در: سایت مکتوبات مسیحیت اولیه:

www.earlychristianwritings.com/irenaeus.html

بارنستون، ویلیس و مایر مارفن، ۲۰۰۳م، *انجیل گنوسی*، بوستون، شامبالا.

بنونیست، امیل، ۱۳۹۲، *دین ایرانی؛ بر پایه متن‌های معتبر یونانی*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، قطره.

پیگلز، الین، ۱۳۹۵، *انجیل‌های گنوسی*، ترجمه ماشاءالله کوچکی میبیدی، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

_____، ۱۹۷۹، *انجیل‌های گنوسی*، نیویورک، وین نیچ، در:

<http://gnosis.org/naghamm/Pagels-Gnostic-Gospels.html>

دانیلو، ژان، ۱۳۹۳، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمت، ترجمه علی مهدی زاده*، چ دوم، قم، ادیان.

دقیقیان، شیرین دخت، ۱۳۷۹، *نردبانی به آسمان نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود*، تهران، ویدا.

راینسون، جیمز ام، ۱۹۸۸م، *کتابخانه نخب‌خمدادی به زبان انگلیسی*، نیویورک، مجموعه انتشاراتی هارپر کالینز.

رودلف، کرت، ۱۹۸۷م، *طبیعت و تاریخ گنوسی*، ترجمه ویرایش شده توسط رابرت مکلاچلان ویلسون، سانفرانسیسکو، بخش

هارپر کالینز، هارپر و رو.

ژیلسون، اتین، ۱۳۸۹، *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، تهران، سمت.

_____، ۱۹۵۵م، *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*، نیویورک، رندوم هاوس.

سیگال، آن، ۱۹۷۷، *دوقدرت در بهشت: گزارش‌های اولیه رتی‌ها درباره مسیحیت و گنوسی*، لایدن، بریل.

شبستری، محمود، ۱۳۸۵، *گلشن راز*، تهران، آگاه.

شولم، گرشوم، ۱۳۸۹، *جریانات بزرگ در عرفان یهودی*، ترجمه فریدالدین رادمهر، چ دوم، تهران، نیلوفر.

شهبازی، حسین و محمدرضا عابدی، ۱۴۰۰الف، «دگرپرسی گنوسی از اندیشه تا آیین»، *پژوهش‌های علم و دین*، دوره دوازدهم،

ش ۱ (۲۳)، ص ۲۱۸-۲۴۰.

_____، ۱۴۰۰ب، «بررسی تطبیقی تبعید روح در روایت تصوف اسلامی و گنوسی»، *پژوهشنامه عرفان*، ش ۱۳ (۲۵)، ص ۱۲۵-۱۵۰.

شهبازی، حسین، ۱۳۹۸، *تصوف، قبلا و گنوسی در نگاه تطبیقی*، تهران، زوار.

عبدالحکیم، خلیفه، ۱۳۵۴، *عرفان مولوی*، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، چ سوم، تهران، سپهر.

غزالی، ابوحامد، ۲۰۰۹م، *احیاء علوم‌الدین*، صیدا، المكتبة العصرية.

فایننگ، استیون، ۱۳۸۴، *عارفان مسیحی*، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نیلوفر.

کرین، هانری، ۱۳۹۲، *انسان نورانی در تصوف ایرانی*، ترجمه فرامرز جواهری‌نیا، چ سوم، شیراز، گلبن و آموزگار خرد.

کلایذی، ابوبکر محمدبن ابراهیم، ۱۴۲۲ق، *التعرف لمدھب اهل التصوف*، بیروت، دارالکتب العلمیة.

کهن، آبراهام، ۱۳۹۰، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه امیرفریدون گرگانی، چ دوم، تهران، اساطیر.

لین، تونی، ۱۳۹۶، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، چ پنجم، تهران، فرزانه روز.

مولنکوت، ویرجینیا رامی، ۱۹۸۴م، *عنصر زنانگی الهی*، نیویورک، کراس رود.

ولفسن، هری اوسترین، ۱۳۸۹، *فلسفه آبابی کلیسا*، ترجمه علی شهبازی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

هالروید، استوارت، ۱۳۹۵، *ادبیات گنوسی*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، هیرمند.

هجویری، ابوالحسن، ۱۳۹۲، *کشف المحجوب*، شرح محمود عابدی، تهران، سروش.

همدانی، عین‌القضات، ۱۳۶۷، *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، به اهتمام عقیف عسیران و علیقلی منزوی، چ دوم، تهران،

کتابفروشی منوچهری و زوار.

یوناس، هانس، ۱۳۹۸، *کیش گنوسی*، ترجمه ماشاءالله کوچکی و حمید هاشمی کهندانی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

_____، ۱۹۹۱م، *دین گنوسی: پیام خدای بی‌کانه و آغاز مسیحیت*، چ سوم، بوستون، بیکن.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی